

یک تصویر بدون روتوش از حمیدرضا صدر
در کتاب «از قیطریه تا اورنج کانتی»

ممنون آقای صدر که ما را به زندگی‌ات راه دادی

روزبه‌فکری
روزنامه‌نگار

جام جهانی قطر یک غایب بزرگ در رسانه‌ها داشت و آن هم کسی نبود جز حمیدرضا صدر؛ مرد موقر، متین و بادانشی که عاشق فوتبال و سینما بود و هرگاه درباره این دو حوزه صحبت می‌کرد، چشمانش از شوق می‌درخشید و تن صدایش از شدت هیجان بالا و پایین می‌شد. همه ما حمیدرضا صدر را با ذهن طبقه‌بندی شده و اطلاعات و خاطراتش به یاد می‌آوریم. اگر بیماری سرطان او را از ما نگرفته بود، در این جام جهانی مثل همیشه او را باصلابت در برنامه‌های ورزشی می‌دیدیم و از اطلاعاتش استفاده می‌کردیم.



جسارت برای نوشتن کتاب

دکتر صدر مردی آرام و کم‌حاشیه بود. چندین سال با بیماری سرطان جنگید و بدون اینکه کسی متوجه بیماری‌اش بشود، درمانش را شروع کرد. وقتی خبر درگذشتش بر اثر ابتلا به بیماری سرطان منتشر شد، بسیاری غمگین و متعجب شدند که مگر سرطان داشت؟ از زمانی که متوجه بیماری‌اش شد تا وقتی که بیماری‌اش اوج گرفت، سرگذشتش را در کتاب «از قیطریه تا اورنج کانتی» منتشر کرد. کتابی که موجب شناخت بیشتر ما از زندگی و مواجهه سختش با بیماری سرطان می‌شود. معمولاً در جامعه ایران نوشتن اتوبیوگرافی و مرگ‌نامه سابقه زیادی ندارد. چهره‌های سرشناس در ایران به خاطر قضاوت‌های جامعه یا مخدوش شدن چهره‌شان نزد دیگران خیلی از زندگی‌شان صحبت نمی‌کنند اما حمیدرضا صدر این جسارت را داشت تا در سخت‌ترین لحظات حیاتش، از بیماری سرطان و مراحل درمانش سخن بگوید.

چنین جسارتی از سوی یک چهره رسانه‌ای ستودنی است. او در کتابش محافظه‌کاری‌های معمول و رایج را کنار گذاشته و تصویری عریان از خودش و بیماری‌اش ارائه می‌دهد. با وجود اینکه زبان و لحن کتاب گاهی تلخ و گاهی



آزاردهنده می‌شود ولی روایت راحت، روان و خودمانی کتاب «از قیطریه تا اورنج کانتی» را به اثری خواندنی تبدیل می‌کند. همه چیز از شهریور ۱۳۹۷ شروع می‌شود؛ هنگامی که عکس‌ها و آزمایش‌ها خبر از بیماری سرطان ریه می‌دهد. سرطانی که متاستاز شده و امکان درگیر کردن نقاط دیگری از بدن را هم دارد: «در خوش‌بینانه‌ترین حالت حداکثر تا ۶۳،۶۴ سالگی زنده خواهی ماند. به درد فکر می‌کنی، به جان کنندن. به عمل جراحی و شیمی درمانی. به داروهای ویرانگر، به پوسیدن». صدر در جایی از کتاب با مرور خاطره‌ای از مجادله‌اش با عادل فردوسی‌پور، تعریف می‌کند که بدون دلیل گفته جام جهانی ۲۰۱۸ آخرین جام جهانی اوست و انگار خودش مرگش را پیش‌بینی کرده است. برای یک عاشق فوتبال، سن و سال نیز با تعداد جام‌های جهانی شمرده می‌شود: «از جام ۱۹۶۶ تا جام ۲۰۱۸ راهی طولانی پیموده‌ای.»

عدد فوق کلیوی را درگیر کرده است: «ای کارسینوما، چقدر زیاده‌خواه هستی، چقدر فاشیست شده‌ای. آدولف هیتلر و لشکر نازی‌اش که خط مازینو فرانسوی‌ها را به هیچ گرفت. او که روستا به روستا و شهر به شهر پیش رفت تا رسید به پاریس. تو و لشکرکرت دامنه حملات‌تان را افزایش داده‌اید؟ لشکرکشی کرده‌اید به سوی خون و استخوان‌ها؟ آه، ای کارسینوما!»

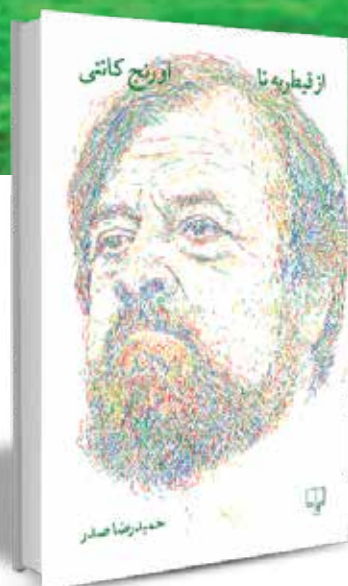
رفتن از شهر محبوبت

برای ادامه درمان باید به امریکا برود. باید از شهر محبوبش، تهران نازنینش و خانه‌اش در قیطریه دل بکند و برود آن سوی دنیا. آرزو می‌کند بتواند دوباره تهران، خانه، اتاق کار و کتاب‌هایش را ببیند. دل کنندن از شهر، خانه، محله و دوستان کار سختی است: «خداحافظی نکبت است. خداحافظی کردن کمی به مردن می‌ماند... و تو امشب خداحافظی کرده‌ای، تو امشب کمی مرده‌ای.» از اینجا به بعد امریکا انتظارش را می‌کشد. ناگهان جغرافیا، تقویم، آدم‌ها و ساختمان‌ها تغییر می‌کنند و فقط یک چیز ثابت می‌ماند، سرطان و مراحل درمان و شیمی درمانی. دکترها به او می‌گویند بدون شیمی درمانی حدود شش ماه زنده خواهد ماند و با شیمی

کارسینومای فاشیست!

بیماری صدر یک سرطان ساده خوش‌خیم نیست. سرطان متاستاز شده، امکان درگیر کردن نقاط دیگر بدن را هم دارد. همان‌طوری که مشخص می‌شود، سرطان از روده به ریه‌ها زده و در چنین وضعیتی باید خیلی سریع دست به کار شد و درمان را شروع کرد. او در طول درمان با کلمه‌ای آشنا می‌شود: «آدنوکارسینوما»؛ یعنی توموری بدخیم در بافت غدد که چهل درصد مبتلایان سرطان ریه دچار می‌شوند. از اینجا به بعد «کارسینوما» به دشمن و جلادش تبدیل می‌شود. هرچند سرطان برای او بیماری ناشناختنی نیست. همسرش سال‌ها با این بیماری جنگیده و شرایط سختی را پشت‌سر گذاشته و سرطان را شکست داده. حالا نوبت اوست، آیا می‌تواند مانند همسرش سرطان را شکست دهد؟ سرطان در خانواده صدر موروثی است. پدر و عموهایش را به خاطر همین بیماری از دست داده و خودش تا سی و چند سالگی انتظارش را می‌کشیده، حتی فکرش را هم نمی‌کرده تا شصت و چند سالگی دوام بیاورد. او دوام آورده و حالا دچارش شده. آن فکر شوم بالاخره جایی گریبان‌اش را گرفته است. «کارسینوما» علاوه بر ریه،

اگرچه در پایان کتاب، حسی از غم و اندوه بابت بیماری او وجودمان را می‌گیرد، اما از اینکه ما را وارد زندگی‌اش کرده و اجازه داده ما هم در تجربیاتش سهیم شویم، حس قدردانی از او داریم. صدر با نوشتن خاطراتش به ما این اجازه را داد تا در سفرش از قیطریه تا اورنج کانتی همراهش شویم و چند سال آخر زندگی‌اش را مرور کنیم. آقای صدر ممنون



از زمانی که
متوجه بیماری‌اش
شد تا وقتی
که بیماری‌اش
اوج گرفت،
سرگذشتش را در
کتاب «از قیطریه
تا اورنج کانتی»
منتشر کرد.
کتابی که موجب
شناخت بیشتر ما
از زندگی و مواجهه
سختش با بیماری
سرطان می‌شود



ممنون آقای صدر

دکتر صدر در نهایت در یک روز گرم تابستانی، در بیست و پنجم تیر ۱۴۰۰ در بیمارستانی در کشوری دور، تسلیم سرطان می‌شود و مرگ را در آغوش می‌گیرد. او قبل از مرگ و در آن روزهای سخت تصمیم مهمی می‌گیرد: «تو سرانجام تصمیمت را می‌گیری... بدن بی‌مصرفت را تقدیم یکی از مؤسسات تحقیقی سرطان خواهی کرد. همه اعضایش را. آنها را با اشتیاق روی میزهای آزمایشگاهی ردیف خواهی کرد. روده، جگر، معده، ریه، نای، مغز... تکه تکه خواهد شد.

ریز ریز. رویش آزمایش می‌کنند. برای ولو ذره‌ای جلو رفتن، «حمیدرضا صدر با آن شور بی‌نهایت نسبت به زندگی، سینما و فوتبال، تا آخرین لحظه به جنگیدن ادامه داد و بدون سانسور و در واقع گرایشی تمام، خاطراتش را نوشت تا دیگران را در جریان جدالش با سرطان قرار دهد. «از قیطریه تا اورنج کانتی» را از زمان شروع بیماری‌اش نوشت و در خط به خط کتاب، ردپای هوش سرشار و حافظه نابش دیده می‌شود. کتاب پر از ارجاعات سینمایی و ادبی است و فوتبال



که جایگاه همیشگی‌اش را دارد و صدر با همان عشق همیشگی‌اش مسابقات را دنبال می‌کند. اگرچه در پایان کتاب، حسی از غم و اندوه بابت بیماری او وجودمان را می‌گیرد، اما از اینکه ما را وارد زندگی‌اش کرده و اجازه داده ما هم در تجربیاتش سهیم شویم، حس قدردانی از او داریم. صدر با نوشتن خاطراتش به ما این اجازه را داد تا در سفرش از قیطریه تا اورنج کانتی همراهش شویم و چند سال آخر زندگی‌اش را مرور کنیم. آقای صدر ممنون.